

علی (ع)



منطق اهل سقیفه

مهاجران مانند علی بیبوتند ، هنوز خلیفه و یاران او ، سقیفه را ترك نگفته بودند که صدای خزر جیان بلند شد که همگی می گفتند : «لانا بیع الاعلیاء» : جز با علی با کسی بیعت نمی کنیم (۱) این سخن ، یاران خلیفه را بر آن داشت که خانان بنی هاشم را که همگی در پشت سر علی (ع) قرار داشتند و جز او احدی را به پیشوائی نمی شناختند ، بیش از پیش غافل گیر نموده و دائره بیعت را گسترش دهند ، از این جهت دور خلیفه را گرفتند ، و سقیفه را به سوی مسجد ، ترك گفتند و در اثناء

به داوری قطعی تاریخ سقیفه ، ابوبکر با پنج رأی برای کرسی خلافت و زمامداری انتخاب گردید و روی کار آمد ؛ و اگر افراد قبیله اوس ، دست او را به خلافت فشردند ، در حقیقت مجریان رأی بکنفر و آن شیخ قبیله خود «اسید بن حضیر» بودند دارندگان رأی و نظر ؛ وقتی خزر جیان شکست خورده ؛ نقشه خود را نقش بر آب دیدند و از انتخاب رئیس خود (سعد) مأیوس شدند برای بهم زدن نقشه «اوسیان» که به صف مهاجران پیوسته بودند تصمیم گرفتند ، که به شخصیت و الامقامی از

(۱) تاریخ کامل ج ۲ ص ۲۲ و شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۲

وی نیز اصرار نمود ، تسلیم اصرار او نشد .
چیزی نگذشت که صدای تکبیر بگوش آنان رسید . علی (ع) در این موقع جریان را از عباس پرسید ، و عباس به وی عرض کرد من نگفتم که دیگران در اخذ بیعت بر تو سبقت می جویند ، نگفتم که دستت را بده تا من با تو بیعت کنم ولی تو حاضر نشدی و دیگران بر تو سبقت جستند !

پیشنهاد عباس دوران واقعه بینمی بود
هر گاه علی تسلیم پیشنهاد عباس می شد و گروهی از شخصیتها را برای بیعت دعوت می نمود به طور مسلم اجتماع سقیفه بهم می خورد و یا اساساً تشکیل نمی شد ؛ و هر گز دیگران جرأت نمی کردند که مسأله مهم خلافت اسلامی را در یک محیط کوچک که متعلق به گروه خاصی بود مطرح سازند و شخصیتی را با پنج رأی برای زمامداری انتخاب نمایند .
- با این حال - پیشنهاد عمومی پیامبر و بیعت خصوصی چند نفر از شخصیتها ، دوران واقعه بینمی بود ، و تاریخ درباره آن همان را قضاوت می کرد که در باره بیعت ابوبکر ، داوری نمود . زیرا زمامداری علی از دو حال خالی نبود چه آنحضرت یا ولی و امام منصوص و تعیین شده از جانب خداوند بود یا نبود در صورت نخست نیاز به بیعت نداشت و اخذ رأی برای خلافت و کاندیدا ساختن خود ، برای اشغال این منصب ، يك نوع بی اعتنائی به تعیین الهی شمرده می شد ، و موضوع خلافت را از مجرای منصب الهی و اینکه زمامدار باید از طرف خدا تعیین

راه به هر کسی که بر می خوردند با اصرار و تمنا او را به سوی خلیفه می آوردند و دست او را به عنوان بیعت به دست او می کشیدند ، خواه آن شخص به این کار مایل باشد یا نباشد (۱) .

این منظره شکفت آورد که هر گز در مدینه سابقه نداشت سبب شد که گروهی به حکم حس کنجکاو ، به دنبال خلیفه راه افتاده و به مسجد آمدند تا از سرانجام کار آگاه گردند .

ورود خلیفه به مسجد با تکبیر و سر و صدا انجام گرفت صدای تکبیر ، توجه حضرت (ع) و عباس را که مشغول غسل پیامبر (ص) بودند ، جلب نمود ، علی روبه عباس کرد و گفت : چه خبر است ؟ عباس گفت ؛ حادثه تازه ای رخ داده است من به تو نگفتم . . . ۱ (۲)

از مراجعه به تاریخ به خوبی به دست می آید که در همان غوغای سقیفه که علی (ع) و عباس مشغول تجهیز پیامبر بودند ابوسفیان وارد خانه شده و به علی چنین گفت : دست خود را باز کن تا با تو بیعت کنم و دست تو را به عنوان خلیفه اسلام بفشارم ، هر گاه من با تو بیعت کنم ، احدی از فرزندان عبد مناف با تو به مخالفت بر نمی خیزد ، و اگر فرزندان عبد مناف با تو بیعت نمود ، کسی از قریش از بیعت تخلف نمی کند . و سرانجام همه عرب تو را پفرمانروائی می پذیرند ولی علی به ابوسفیان اعتنا نکرد چون از نیت او آگاه بود و فرمود من فعلا مشغول تجهیز پیامبر برای دفن هستم و هر چه عمومی

(۱) شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۱۹ نقل از برابن عازب صحابی رسول خدا

(۲) عقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۸

چشم طمع ندوزند
 و امر خلافت مربوط به شما و به سوی شما است، و
 برای آن جز علی؛ کسی شایستگی ندارد (۲)
 ولی علی (ع) بطور کنایه به نیت آلوده او اشاره کرد
 و فرمود: تودنبال کاری هستی که ما اهل آن نیستیم.
 طبری می نویسد: علی او را ملامت کرد و گفت:
 تو جز فتنه و آشوب، هدف دیگری نداری، تو مدتها
 بدخواه اسلام بودی، مرا به نصیحت و پند تو نیازی
 نیست!

امیر مؤمنان منطق مخالفان را بررسی
 می کند:

هنوز هواداران خلیفه مشغول گردآوری رأی
 بودند، که گزارشگری وارد خانه علی شد و جریان
 سقیفه را بازگو نمود علی به او فرمود:

انصار در سقیفه چه می گفتند؟ عرض کرد برنامه
 آنان حکومت دوئسی بود می گفتند: «ما امیر
 و منکم امیر» باید رئیسی از انصار، و رئیس
 دیگری از مهاجران انتخاب شود علی فرمود:
 آنان بحکم گفتار پیامبر از تصدی این مقام محرومند،
 زیرا پیامبر در باره انصار سفارشی نموده که به
 نیکو کار آنان نیکی کنیم. و از تقصیر بدان آنها در
 گذریم (۳) و اگر بنا بود، انصار مقام زمامداری را

گردد، در مسپردیگر و اینکه منصب امامت يك
 مقام انتخابی است، قرار می داد و هرگز يك فرد
 پاکدامن و حقیقت بین برای حفظ مقام و موقعیت
 خود به تحریف حقیقت دست نمی زند و سرپوشی
 روی واقعیت، نمی گذارد.

در صورت دوم انتخاب علی برای خلافت همان
 رنگ و مارک را می گرفت که خلافت ابو بکر گرفت و
 سمیمی ترین یار او خلیفه دوم پس از مدتها درباره
 انتخاب ابی بکر گفت: «کانت بیعة ابی بکر
 فلتة و قی الله شرها» (۱) انتخاب ابو بکر
 برای زمامداری روی فکر و اندیشه نبود.

گذشته از این، ابوسفیان در پیشنهاد خود،
 کوچکترین حسن نیت نداشت و نظر او جز ایجاد
 اختلاف و دو دستگی و ایجاد کشمکش در میان مسلمانان
 و استفاده از آب گل آلود و بازگردانیدن عرب به
 دوران جاهلیت و خشک کردن درخت جوان اسلام،
 چیزی دیگری نبود.

وی وارد خانه علی (ع) شد و اشعاری چند در
 مدح علی (ع) سرود، که ترجمه دو بیت آن به قرار
 زیر است:

فرزندان هاشم سکوت را بشکنید تا مردم
 مخصوصاً قبیله های تیم و عدی در حقوق مسلم شما

۱- تاریخ طبری ج ۳ صفحه ۲۰۵

۲- بنی هاشم لا تطعموا الناس فیکم

فما الامر الا فیکم و الیکم

ولا سیما تیم ابن مرة اوعدی

ولیس لها الا ابو حسن علی

الدرجات الرفیعة ص ۸۷

۳- ابن عبد ربّه در عقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۹ متن سفارش پیامبر را درباره انصار نقل کرده است

خویشان و فرزندان آن حضرت، به خلافت و امارت شایسته تر از آنها هستند (۱) زیرا آنها میوه شجره رسالت می باشند.

ابن ابی الحدید می گوید (۲) امام پس از این گفتگوی کوتاه دوشمر زیر را که متضمن ابطال منطق اصحاب سقیفه است، انشاء نمود و گفت:

فان كنت بالشورى ملكت امورهم
فكيف بهذا و المشيرون غيب
 اگر انتخاب شما بر اساس مشورت و مراجعه به افکار عمومی بوده است این چه شوری و انتخاباتی است که رای دهندگان غائب بودند؟!

وان كنت بالقرى حجت خصيمهم
فغيرك اولى بالنبي و اقرب
 اگر علت تقدم شما بر دیگران داشتن پیوند خویشاوندی با انصار بوده است دیگران که از شما به پیامبر نزدیکترند،

اشغال کند، هرگز چنان داشت که پیامبر درباره آنان چنین سفارش کند. زیرا همواره توصیه و سفارش درباره کسانی انجام می گیرد، که تحت رهبری دیگری باشند، هر گاه رهبری مسلمانان و منصب امامت به آنان واگذار گردد، مقام و موقعیت برتری، بر دیگران پیدا می کنند؛ در این صورت باید سفارش دیگران را به آنان نمود، نه اینکه آنان را به دیگران سفارش کرد!

سپس علی (ع) فرمود: منطق قریش در دعوت به خویش، چه بود؟ وی گفت: آنان می گفتند: پیامبر اسلام از خاندان ما است و همگی شاخه های يك درخت (قریش) هستیم. امام در پاسخ گفتار آنان فرمود: آنان درخت را گرفته و میوه آن را که خاندان پیامبر است ضایع نموده اند؛ و اگر آنان از این نظر که با شجره وجود رسول خدا پیوند دارند، خود را شایسته مقام خلافت می دانند؛

بهترین دوست من

امام صادق (ع) می فرماید:
احب اخواني الي من اهدى الي عيوبي
 : بهترین دوستان من آنها هستند که عیوب مرا به من «هدیه» می کنند!

(۱) نهج البلاغه خطبه ۶۴

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ صفحه ۴۱۶